

دکتر محمد تقی سیاه پوش

## در باره اساطیر و روایات

تا حدود یکی دو قرن پیش قضاوت بشر در باره اسلام خود میتوانی بر یک اصل ساده و بدیهی بود، و آن اینکه بشر تا بوده بشربوده است، واين طرز فکر طبیعاً نتایج منطقی دیگری را نیز بدنبال داشت. به طریق مزبور او آن ارتباط عاطفی که به طور طبیعی بین اسلام و اخلاق وجود دارد (و یاداشت!) به قوت خود باقی بود و ثانیاً این یک استنتاج بدیهی بود که چون بشر معاصر منطقی و عاقل است و یا لااقل سعی می کند که منطقی و عاقل باشد پس بشر باستانی هم چنین بوده است. از مطالب بالا یک نتیجه مهم دیگر نیز عاید می شد و آن اینکه آنچه به عنوان اساطیر و روایات و فولکلور و غیره از گذشتگان به ما رسیده به احتمال قوی میتوان بر واقعیات و یا استنباطات معقول و منطقی بوده است.

اما از زمان پیدایش دوران علم گرایی جدید موافقین بالا یکی بعد از دیگری مورد تردید قرار گرفته است. پیدایش نوhest جدید علمی و طرز فکرها که در ریشه نوhest مزبور قرار دارند در حقیقت تا حد زیادی توأم با عکس العمل در مقابل «کهنه پرستی» بود، یعنی عکس العمل در مقابل طرز فکرها و اسلامی که از زمانهای باستانی آب می خورد و در زمان مزبور شاید به حد اعلای تحریر و بی فایده‌گی خود رسیده بود، و این جریان طبیعاً لطمه شدیدی به اعتبار میراث باستانی در اذهان علی وارد می‌ساخت. به دنبال تحول فکری و اسلوبی مزبور چارلس داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲ میلادی) اول کتاب «اسولالانواع» و به اندک فاصله کتاب معروف دیگر خود به نام «نسل بشر» (The Descent of man) را منتشر ساخت. در این ضمن به تدریج علم باستان شناسی ماقبل تاریخی نیز قدم به میدان گذاشت و بیشتر به انتکاء ابزار و ادوات ساده سنگی که از زیر خاک به دست آورد این نظر را به کرسی نشانید که نوع بشر در قسمت اعظم دوران موجودیت خود یک زندگی خشن و حتی غالباً وحشیانه داشته است.

بدین طریق به تدریج آن سنتی رابطه عاطفی با گذشتگان که شاید تا آن وقت کم و بیش مبهم و مجمل بوده قطیعت پیدا کرد، بطوری که امروزه از «نیاکان» که زمانی مورد پرستش بوده‌اند - و ما امروزه کلمه «نیايش» را از زمان مزبور به یادگار داریم - جز در کاریکاتورها و فیلم‌های کمدی «عهد حجر» یاد نمی‌شود و از اسرار بقا جز «تنازع» توجیهی نیست.

در نتیجه اوضاع و احوال بالا، و بالاخص به مناسبت اهمیتی که «عقلانیت» در مسائل علمی احراز کرده بود، همه آن معتقدات و مراسم و روایات وغیره که به معیار مدرکات زمان به صراحت قابل فهم نبودند مهر «خرافات» خورد و اگر هم به مطالعه آن پرداخته شد فقط به عنوان خرافات بود و نه چیز دیگر.

در عین حال البته «خرافات» نیز در جاتی داشته و دارد و از آن میان اگر بگوئیم

که اساطیر و روایاتی که در میراث اجتماعات پیشتر فته وجود دارند از اول از یک ارج نسبی برخوردار بوده‌اند خیلی از حقیقت دور نخواهد بود . بهر حال جنبه تمثیلی اساطیر و روایات لاقل از زمان رواقیون مورد توجه بوده و امروزه نهضت مسئله تا این حد روش است که در این زمینه از میراث باستانی غالباً حقایق در قالب‌هایی از سمبولزم و استعاره و معما نهفته است ، و در نتیجه نهاید ظاهر پیچیده و مبهم و حتی گاهی عجیب و غریب آنها ما را از درک محتوی آنان منصرف سازد ، بلکه بالکس باید ما را به کشف راز آنان شایق تر کنند ، به طوری که شاید یکی از علل پیچیدگی و ابهام آنان نیز تولید و تحریک همین اشتیاق بوده است .

اما مطلب بسیار جالب این که بشر معاصر بقدرتی به میراث باستانی خود بیگانه شده که حتی گاهی سمبولزمی که امروزه بین ما رواج دارد و مورد استفاده روزانه ماست در قالب اساطیر به نظر او عجیب و غیرقابل درک می‌گردد . و احتیاج به گفتن ندارد که این وضع ناچار موجب ابهام بیشتر تاریخ باستان و در نتیجه موجب کوتاه بینی خاصی در پاره‌ای از تاریکترین جوانب تاریخ بشر می‌گردد .

موارد بسیار جالبی از این مسئله در اساطیر زردشتی وجود دارد . ۱ . و . ویلیامس جکسن در کتاب بسیار ارزنده خود به نام « زردشت پیامبر ایران باستان » (من ۵۹) روایتی را نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است : وقتی که زردشت برای تبلیغ دین از موطن خود عازم دربار ویشناس پادشاه بود در بین راه از قلمرو پادشاهان دیگری نیز عبور کرد که سفکر و گمراه بودند . زردشت آنان را به دین خود تبلیغ نمود ولی آنها به حرفهای او اعتنای نکردند . زردشت دعا کرد و در نتیجه تن بادی برخاست و پادشاهان مزبور را بلند کرد و بین زمین و آسمان آویزان نگاهداشت . مرغان هوا از همه طرف هجوم آوردند و گوشت آنان را با نوک و چنگال کردند تا استخوان‌های آنها بر زمین ریخت .

به دلایلی که مجال بحث آن در اینجا نیست معلوم است که زمان بعثت زردشت یک زمان خشک سالی و سختی بوده است . ضمناً امروزه « تن باد حوات » یک اصطلاح معمول و معروفی است که به معنی پیش آمد های شدید و منقلب کننده به کار می‌رود . هم چنین امروزه در آذربایجان اصطلاح « بین زمین و آسمان معلق ماندن » به معنی تردید و بلا تکلیفی است ، و شاید در قسمت‌های دیگری از ایران نیز این اصطلاح به همین معنی وجود داشته باشد . و نیز این یک مطلب معروفی است که در قدیم کشته شدگان میدان جنگ غالباً طعمه لاشخورها و کلاغ‌ها می‌شدند و هم چنین زردشتیان مردگان را در برج‌های « سکوت » جای می‌دهند تا مرغان گوشت آنان را بخورند ، و بدین طریق استخوان‌های آنها بر زمین می‌ریزد . بنابراین ، به احتمال قریب بیقین معنای روایت بالا چیزی جز این نیست که پادشاهان مورد بحث تردید و دو دلی نشان دادند و در نتیجه دچار وضع آشناهای شدند که منجر بر مرگ آنان گردید . ضمناً با دد نظر گرفتن مبنای پیش آمد مورد بحث که بر طبق نص روایت برادر دعای زردشت روی داده ، بدیهی به نظر هی رسد که تردید و دو دلی پادشاهان در ذمینه قبول دین نوین بوده است .

سر جیمز فریزر در کتاب « شاخه طلائی » خود ( قسمت ۷ جلد ۱ ) فصلی دارد ( فصل اول ، هم چنین ص ۹۹ ) که عنوان آن « بین زمین و آسمان » است . در فصل مزبور مراسم قبایل و ملل مختلف را شرح می‌دهد که در بین آنان بر طبق پاره‌ای معتقدات و منهیاتی نباید پای پادشاه و پاره‌ای از کاهنین و اشخاص مقدس دیگر بر زمین بخورد ، و موقعیت چنین کسانی « بین زمین و آسمان » تلقی می‌شود . بدینظریق به احتمال قریب به یقین « آویزان ماندن بین زمین و آسمان » در سرگذشت بالا متنضم نوعی کنایه نیز می‌باشد ، بطوریکه ظاهرآ می‌خواهند بگویند « کسانی که خود را فوق بشر می‌دانستند سر در گم و حیران ماندند . »

بیفایده نخواهد بود که سعی کنیم و بینیم آیا از تعبیر تحلیلی بالا چه نتایجی عاید می‌گردد . اولین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که می‌بینیم به احتمال قریب به یقین در چنین مواردی نه با اوهام و جعلیات ساده لوحان باستانی بلکه با واقعیات تاریخی سروکار داریم . نتیجه دیگر این است که رهائی مراتب مزبور از شایبه خرافی گری به ارج و اعتبار قسمت‌های دیگر متنه مربوطه نیز می‌افزاید . نتیجه دیگر این است که شواهد و証據 و قرائن دیگری که حاکی از آشتفتگی اوضاع اجتماعی در زمان زردشت می‌باشند - یک آشتفتگی که به احتمال قوی بالاخص در اثر خشک سالی پیش آمده بوده - تأثید می‌گردد .

هم چنین بدینظریق می‌بینیم که در زمان زردشت قلمروهای پادشاهی متعددی در این قسمت از جهان وجود داشته است ، و این مستله از نظر ارزیابی کم و کبف قلمرو پادشاهان افسانه‌ای ایران - و شاید از نظر کشف نهائی مکان آنان شایان توجه است . نکفته نماند که در زمان‌های ما قبل تاریخی کشورها خیلی کوچک بوده‌اند ، و چنین کشورهای تازمانهای نسبتاً خیلی جدید در جزایر کاناری و هاوائی که از تحولات ازمنه تاریخی برکنار بوده‌اند وجود داشت . اما شاید جالب ترین نتیجه این باشد که با درنظر گرفتن مطالبی که از کتاب « شاخه طلائی » نقل شد مبنای تاریخی اصطلاح امروزی « بین زمین و آسمان معلق ماندن » روشن می‌گردد . توضیح اینکه پیدایش خود بخود یک چنین تصویر غیرطبیعی و انعکاس آن در یک اصطلاح رایج به معنایی که گذشت بسیار بینظیر می‌رسد ، و در نتیجه به احتمال قوی اصطلاح مزبور نمودار این اصل می‌باشد که زمانی چنان مراسم و معتقداتی در این قسمت از جهان نیز معمول بوده و اصطلاح فعلی یادگار زمان بی اعتبراند آن است .

ویلیامس جکسن در صفحه ۶۲ کتاب خود اتفاق دیگری را نیز که مانند داستان بالا « عجیب و غریب » می‌خواند نقل می‌نماید . خلاصه داستان این است :

پس از آنکه زردشت به دربار و شناسب شاه رسید در نتیجه توطئه‌ای که بر علیه او چیزه شده بود به زندان افتاد . ولی بر اثر این بی عدالتی چهار دست و پای اسب سیاهی که مورد علاقه کامل و شناسب بود بر شکمش چسید و اسب از حرکت باز ماند . زردشت بعد از قول و وعده‌هایی که از پادشاه گرفت هر چهار پای اسب را یکی بعد از دیگری بهبود بخشید . معنای سبولیک این داستان نیز بدیهی است . در انگلستان که یک کشور بحری است مجموع دولت و کشور را « THE SHIP OF STATE » یعنی « کشتی مملکت »

می خوانند، در ایران نیز سمبولزم کم و بیش مشابهی را در اصطلاح « اسب مراد » یاده توسن مراد داریم. لذا چون اسب سواری در ایران قدمت زیاد دارد و مدت مدیدی لااقل از نظر نظامی یک نقش حیاتی ایفا کرده به احتمال قوی در داستان بالا از « اسب سیاه » مورد علاقه و شناسب کشور و یا دولت او قصد می شود . اتفاقاً سفر اط نیز در دفاعیه معروف خود کشور را به یک اسب فوجی شبیه کرده است . ضمناً امر و ذه نیز « فلاح شدن کارها » یک اصطلاح معمولی زبان فارسی است ، و در آذربایجان اصطلاح « چارچنگ » به معنی عجز کامل است . بدینظریق بخوبی پیداست که داستان اسب نیز معنایی جز این ندارد که کشور و شناسب در همه ارکان خود دچار فلجه شده بود و زردشت بندبیج آنرا بهبود کامل بخشید . به احتمال قریب به یقین چهارپایی اسب عبارت از ارکان اربمه کشور بوده اند . که یکی بعد از دیگری بهبود یافته اند . ممکن است ارکان اربمه مزبور عبارت از روحانیان ، لشکران ، صنعتگران و دعفانان باشد ولی البته معنای صحیح آن بستگی به تشکیلات کشور در زمان مربوطه دارد . تذکر این نکته نیز بیفایده نخواهد بود که به ترتیب بالا به احتمال قوی اصطلاح « چهارچنگ » امر و ذه قدمتی لااقل معادل قدمت زمان زردشت دارد .

بطریق بالا تکرار همان آشنگی را که در مورد دو پادشاه معاند دیدیم در کشور و شناسب هم مشاهده می کنیم ، منتها در اینجا پیروی از تبلیمات زردشت نقش احیاء کننده ای را ایفا می کند – و شاید بهبود آب و هوا نیز در این جریان بی تأثیر نبوده باشد .

به احتمال قریب به یقین رنگ سیاه اسب نیز دارای یک مفهوم سمبولیک می باشد . توضیع اینکه بطوریکه در یکی از مقالات قبلی گذشت ( مجله یقما مورخه آذر ما ۱۳۵۳ مقاله « جای پا » رنگ سیاه سمبول زندگی و باروری است ، و بدینظریق معادل بودن « اسب سیاه » و شناسب با کشور و دولت او و هم چنین معادل بودن شفا باقتن اسب با تجدید حیات کشور بیش از پیش تائید می گردد .

### \*\*\*

۱. جی . کارنوی در آخرین فصل کتاب « اساطیر ایرانی » ( ترجمه آقای دکتر احمد طباطبائی ، تبریز ۱۳۴۱ ) می نویسد : « همانطوریکه همگان می دانند افسانه در اصل کوششی است که برای توجیه پدیده ای به عمل می آید . بدینه است که این کوشش با تمایلات روانی قومی که مراحل ابتدائی تمدن و فرهنگ را می پیماید بستگی دارد ، ولی باید افزود که هدف بش ابتدائی تنها توجیه نیست بلکه می خواهد این توجیه را در عین حال با آب و رنگ و لطف و زیبائی همراه سازد . لازم به توضیح نیست که بش ابتدائی ضمناً میل دارد با بکاربردن استماره تخیل همنوعان خود را برانگیزد و هوش و استمداد آنها را با انتقال یک رشته حوادث و حقایق از مقوله ای به مقوله دیگر بیازماید .

اما متأسفانه همه نویسنده کان مانند کارنوی روشن بین و منصف نیستند و غالباً در این قبیل موارد عجیب غریبی ظاهری مطالب را به « طرز فکر شرقی » نسبت می دهند و می گذرنند . لذا از ارزش محتوای تاریخی تعبیراتی نظیر موارد بالا که بگذاریم روشن شدن معنای استماراتی که در میراث فرهنگی ما وجود دارد از نظر معرفی مبنای کاملاً منطقی و محکم

« طرز فکر شرقی » نیز واجب بنظر می‌رسد.

\*\*\*

در خاتمه باید به نکته بسیار مهم دیگری نیز اشاره‌ای بشود. اساطیر و روایاتی که در میراث فرهنگی اجتماعات پیش‌رفته وجود دارد بطرق مختلفی با منتقدات و مراسم اجتماعات عقب‌مانده و « بدبوی » ازمنه معاصر مربوط است. لذا طبیعاً روشن شدن معنا و مبنای اساطیر و روایات بطریق بالا به روشن شدن مبنای ما قبل تاریخی آنچه که امروزه « فرهنگ بدبوی » و یا « فرهنگ ابتدائی » نامیده می‌شود نیز کمک خواهد کرد، و این می‌تواند قدم مهمی در جهت « خود شناسی » بشر سر در گم معاصر باشد.

مورد بسیار جالبی در این زمینه داستان مبارزة زردشت با شیطان است که در آن ضمن زردشت سنگهای « به بزرگی یک خانه » را بکار می‌برد: (« WiELDED جکسن ص ۵۲ »). به احتمال قریب به یقین این اشاره کوچک به بکاربردن سنگ بر عیله شیطان روزنه دیدی بر یک پدیده فرهنگی بسیار باستانی است که امروزه بکلی فراموش شده‌ولی هنوز آثار گوناگون و پراکنده‌ای از آن باقی است. امید است بتوانیم بعداً پدیده مربوطه را تا حدود امکان مورد بررسی و بحث قرار دهیم و عجالتناً شاید تذکر این نکته بی‌فائده نباشد که اصطلاح « به بزرگی یک خانه » هنوز هم در آذربایجان رایج است و بالاخص در مورد سنگ‌های بزرگ بکار می‌رود.

## گناه سید شریف و مكافات او

« کویند که سید شریف در حق حضرت فاطمه اعتقاد فاسدداشت و قول به عصمت آن صدقهٔ کبری وارد نموده و رساله‌ای در این باب‌ها نوشته خداوند عالم او را خوار و ضعیف ساخته از آن وقت تا به حال هر چه دختر از سید شریف بعمل می‌آید همه همینکه از مادر متولد می‌شوند بکارتند. ولادت سید شریف در سال ۷۴۰ بود در بلاده جرجان؛ و وفاتش در سال ۸۱۶ پس عمر او ۷۶ سال بود. »

صفحه ۲۸۹ کتاب قصص العلما تألیف میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی